



۱۴

دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است



مسابقه آمریکایی برای عبور از فناوری روس ها

۱۵

آتشی که بابیل خاموش نمی شود!



۱۶

زندگی

سه شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۸ :: شماره شماره ۵۴۵۰

پادداشت:
دکتر سیدحسین موسوی چلک

رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران



برای روابط انسانی

اهمیت قائل شویم

روابط انسانی، مفهوم وسیعی دارد و هر نوع رابطه‌ای بین دو فرد، دو گروه، فرد و گروه، سازمان و فرد و... را در بر می‌گیرد.

این روابط، ممکن است به شکل‌های مختلفی مانند روابط رسمی، غیررسمی، عمومی، خصوصی، کلامی، غیرکلامی، عمودی، افقی و چند جانبه رخ دهد. در عین حال، امکان دارد رابطه در محیط‌ها و موقعیت‌های خاص اجتماعی، فرهنگی، تجاری، بازرگانی، حکومتی و آموزشی برقرار شود. محبت‌ها، تنفرها، آشتی و قهرها در محدوده رابطه انسانی قرار می‌گیرند. گفت‌وگوهای صمیمانه و همچنین درگیری‌های لفظی نیز شکل‌هایی از اشکال رابطه انسانی‌اند که در خانواده، کار و جامعه، بین افراد اتفاق می‌افتد.

جنبه مهم دیگر این روابط، درک قابلیت‌های افراد و دادن مسئولیت به آنها بر اساس قابلیت‌ها و استعدادها و شریک و سهیم کردن آنها در امور زندگی و جامعه است.

در سایه این پذیرش، افراد، احساس وجود و ارزش می‌کنند، به زندگی و کار علاقه مند می‌شوند، از بی‌تفاوتی‌های آنها کاسته می‌شود و سرانجام با روحیه‌ای تازه و قوی‌تر، به کار و زندگی می‌پردازند.

با نگاهی به نیازهای انسان، به این نتیجه می‌رسیم که این نیازها، بدون وجود شخص یا اشخاص دیگری که با آنها رابطه برقرار می‌کنیم، تأمین نمی‌شود.

روابط، موقعی انسانی است که تعیین‌کننده سود و زیان پدیده‌ها از روابط خود برزند.

منظور از سودمندی، خیر و فایده‌ای است که از روابط انسان‌ها با یکدیگر در راستای ادامه حیات، به‌هرفرک از آنها می‌رسد. حیات (زندگی) و اهداف آن، اساسی‌ترین موضوع تعیین‌کننده سود و زیان پدیده‌ها از نظر انسان است.

خداوند بزرگ هنگام خلقت هر موجودی (از جمله انسان)، در وجود او عناصری قرار داده است که تکلیف نیازهای او را تعیین می‌کند. هر چیزی که مطابق فطرت انسان باشد و سبب ادامه حیات و رشد او شود، مفید و سودمند است.

بالعکس، هر چیزی که برخلاف فطرت انسان باشد و مانعی برای ادامه حیات او به حساب آید و جلوی رشد او را بگیرد، زیان‌آور است.

اگر انسان‌ها به خاطر تأمین نیازهای خود، مجبور به برقراری روابط باشند، پس موقعی روابط پایدار خواهد بود که با این تفاوت‌ها بیشتر سازگار باشد.

این‌که بعضی از انسان‌ها سعی می‌کنند همه افراد را وادار به هم‌شکل‌سازی با نیازها و معیارهای خود کنند، این کار نه تنها موجب برقراری روابط نمی‌شود، بلکه سبب احساس دوری و جدایی نیز می‌شود.



حق با شماست

info@jamejamonline.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۱۴۷

توهم-ارزانی

يك شهروند از بوشهر:

جای تأسف دارد که هنوز کاهشی در قیمت گوشت قرمز دیده نمی‌شود، ولی برخی از مسئولان با افتخار از کاهش چند هزار تومانی آن خبر می‌دهند. زمانی که قیمت گوشت چهار برابر شد این افراد مشغول چه کاری بودند؟

ماشین- خوابی

طلوعی از تهران:

در سراسر بلوار میرداماد مسافركش‌های شخصی پلاك شهرستان، شب‌ها داخل خودروی خود می‌خوابند و این موضوع اصلا شایسته شهر تهران نیست.

همسان‌سازی

خانی از قم:

۲۹سال سابقه در وزارت آموزش و پرورش دارم و هر بار که همسان‌سازی و رتبه‌بندی مشاغل این سازمان صورت گرفت نیروهایی مانند انبارداران در این طرح جایی نداشتند چرا؟ مگر ما جزو نیروهای آموزش و پرورش نیستیم؟

آگهی- صداوسیما

باغبانی از تهرانسر:

اخیرا پخش پیام‌های بازرگانی در تلویزیون زیاد شده است و گاهی تا ۲۵ دقیقه آگهی بازرگانی پخش می‌شود. چرا دولت بوجه صداوسیما را نمی‌پردازد تا این مشکلات پیش نیاید؟

بازنشسته- فرهنگی

نجفی از تهران:

اخیرا اعلام شد شهپرو، طرح رتبه‌بندی معلمان انجام می‌شود و افزایش قابل ملاحظه‌ای در حقوق معلمان به‌وجود می‌آید. دولت محترم برای معلمان بازنشسته چه فکری کرده است؟ چرا از این افراد که ۳۰ سال خدمت صادقانه انجام دادند هیچ حمایتی نمی‌شود؟

رشد- قارچی- مدارس

داوودی از اردبیل:

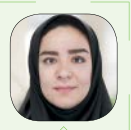
مدارس خصوصی به صورت قارچ‌گونه درحال افزایش هستند و با توجه به چراج سبزآموزش و پرورش به این مدارس، اقشار متوسط و ضعیف جامعه چگونه از پرداخت شهریه‌های هنگفت این مدارس بریبیناد؟

مترو- شلوغ

احمدی از تهران:

در روزهای گرم تابستان شهروندان باید رنج واگن‌های شلوغ مترو را تحمل کنند، چرا مسئولان به فکر مردم نیستند و به قطارهای مترو اضافه نمی‌کنند. آنها دست‌کم می‌توانند تهویه و کولر واگن‌ها را بهبود بخشند تا مردم کمتر اذیت شوند.

سخت است که عباس بابایی را از نزدیک دیده باشی، بشناسی و حالا او را نداشته باشی؛ این را همه دوستان و همکاران شهید بابایی تأیید می‌کنند. همه آنها قریب به اتفاق می‌گویند که آنقدر این روزها شبیه او کم است و آن قدر نایاب و تـك بود که بعد از گذشت ۳۲ سال از پانزدهم مرداد ماه سال ۶۶، هنوز هم غمش بر دل مان است و افسوس از دست دادن کسی مثل او را می‌خوریم. حق هم دارند؛ مگر چه کسی به واسطه نشست و برخاست و معاشرت با شهید بابایی می‌تواند با افتخار سربازان را بالا بگیرند و شعر «تو اول بگو باکیان زیستی، پس آنگه بگویم که تو کیستی» را بخوانند و به دوستی با کسی مثل عباس افتخار کنند؟ شعری که آقای حسن روشن، دوست ۱۲ ساله شهید بابایی برایمان خواند و از حسرت دوستی به قول خودش کوتاها اما باکیفیتش با شهید بابایی و نداشتن‌اش در این روزها گفت. سالروز شهادت سرلشکر خلیان عباس بابایی، بهترین بهانه برای مرور گوشه‌ای خیلی کوچک از بزرگی‌های مردی در سخت‌ترین روزهای تاریخ کشور به روایت دوستانش بود؛ روایت‌هایی که هرفرفش را که نگاه می‌کنی، چیزی جز افسوس برای نبودن و نداشتن‌اش در این زمان برایمان باقی نمی‌ماند.



نگرس خاتمی زاده

جامعه

يك رفيق، مارابيس

احتمالا این اجحاف در حق حسن روشن بوده است که اسمش در خاطراتی که از عباس بابایی تعریف می‌کنند، کم‌رنگ است؛ در حالی که آقای روشن، رفیق روزها و شب‌های خوش و ناخوشی عباس بابایی بوده است؛ من نمی‌دانم چه چیزی در وجود عباس بود که هرکسی داشت، عباس گذشت داشت، عباس خیلی چیزها داشت که ما نداشتیم؛ که ما نداریم. آنقدر دلم برایش تنگ شده است که هیچ‌کس جز خدا نمی‌تواند حالم را بفهمد. لنگه عباس در دنیا وجود ندارد؛ او یکی بود و دیگر هم شبیه او نیست و نخواهد بود. من فقط يك رفيق داشتم که آن هم عباس بود و خدا خیلی زود او را از من گرفت؛ دیگر هم بعد از عباس، هیچ دوستی در این دنیا داشتم و ندارم.

ماشین می‌خواهم چکار؟

عباس بابایی سر بیت‌المال باکسی شوخی نداشت. این را نه يك نفر، دو نفر که همه درباره عباس می‌گویند؛ با این‌که می‌توانست خیلی داشته باشد اما دلخوش به مادیات و دنیا نبود. وسایل خانه‌شان را به نیازمندان می‌داد. خانه افسری را به خانواده‌های عیال‌وارتر از خودش می‌بخشید و خودش در خانه درجه‌دارها زندگی می‌کرد، خودروی هدیه داده شده از طرف مقامات را قبول نمی‌کرد در حالی که خودش يك زوی داغان داشت. آخر چه کسی این کارها را می‌کند که او می‌کرد؟ پادم است يك‌بار سوار بر خودروی سازمان بودیم که تصادف کردیم. عباس پیاده شد و رفت و من ماندم و تصادفی که خودم مقصرش بودم. پادم است آن موقع ۱۷۰ هزار تومان بابت خسارت آن تصادف از جیب خودم پرداخت کردم چون عباس نمی‌گذاشت از سازمان بگیرم.

این فقط مسؤولیت بیشتر است

روزی که آقای خامنه‌ای به عباس درجه فرمانده عملیات

از پنجره گروه آماده رژه را دید، خیلی ناراحت شد و با همان لهجه فروزنی گفت: «بابا این کارها چی است که با بچه‌های مردم می‌کنند. خدا یا منو ببخش. آخر برای چی مردم‌توی سرما نگه می‌دارن. برای چی جوانای مردم اودیت می‌کنند؟ بابا اینها زن دارند، بچه دارند، این بنده‌های خدا سرما می‌خورند. یعنی چی که من باید سان ببینم؟ رژه سرم را بخوردا برو به فرمانده پایگاه بگو جمع کند این ماجرا را که اصلا خوشم نمی‌آیدها.» من هم رفتم و به فرمانده پایگاه گفتم و این ماجرا ختم به خیر شد و سان ورژه برگزار نشد.

توبیگو يك خودكار

دوست عباس بابایی هستی که باش؛ در بحث کار هیچ فرقی با باقی اطرافیان عباس نداری. این يك نیروی هوایی، کم‌کسی نبود و ما واقعا انتظار داشتیم که دیگر رفت و آمدمان با عباس و خانواده‌اش کم شود. درجه و رتبه در ارتش خیلی مهم است و همه واقعا بر اساس این درجه‌ها با هم رفتار می‌کنند. ما انتظار داشتیم بعد از فرمانده شدن عباس، دیگر کمتر او و خانواده‌اش را ببینیم اما دقیقا همان شب عباس به من گفت ما شام به خانه شما می‌آییم. شب که دور هم نشستیم بودیم. خانمم به عباس گفت: «عباس آقا مبارک‌تون باشه، شما دیگه راهتون از ما جدا شده و فکر کنم دیگه نباید با هم رفت و آمد کنیم.» اما عباس سرش شما و امثال حسن مسؤولیتیم زیاد شده است؛ در قیال و کاش خدا کمک کند که از پیشش بر بیایم.» واقعا هم همین شد و هیچ تغییری در رفاقتمان ایجاد نشد و من يك بار ندیدم که عباس بر حسب درجه و مقامش با ما رفتار کند.

اشتباه کردید برادر من

به هر حال عباس فرمانده بود و برایش تشریفات می‌چیدند اما دیگر همه عباس را می‌شناختند؛ این‌که اگر برایش تشریفات تدارک ببینند، ناراحت می‌شد که چرا از بیت‌المال برای من هزینه کردید و لب به غذایی که برایش می‌آوردند، نمی‌زد و آخر سر همان غذای سربازها را می‌خورد. برای همین يك‌بار در يك مراسمی، يك غذای مفصل و جداگانه برایش بردند ولی یکی از مسؤولان خیلی زود آمد و گفت که جناب بابایی، خیالتان راحت باشد که هزینه این غذا از بیت‌المال نیست و از جیب خودمان است. عباس با ناراحتی گفت: اشتباه کردید برادر من؛ شمر گرامن و بچه ندارید که از دهن آنها و جیب خودتان زده‌اید و برای ما غذای آنچنانی تهیه کرده‌اید؟ مگر فرق ما با بقیه چیست؟

خدا دوستش داشت

عباس آقا، عین برادر بزرگ من بود. این را همسر آقای روشن می‌گوید: ما خیلی سعادت داشتیم که با عباس بابایی و خانواده‌اش نشست و برخاست داشتیم و حتی چند ماهی هم با هم در يك خانه زندگی می‌کردیم. باور کنید عباس بابایی با بقیه فرق داشت، با من و شما فرق داشت. کارهایی می‌کرد که کسی در

